

مروری بر دو ترجمه نظریه‌های رمان و عیش مدام

سهیل سَمی

در این مقاله نویسنده ضمن بررسی شیوه ترجمه دو کتاب در زمینه نقد ادبی، یعنی ترجمه نظریه‌های رمان، به قلم حسین پاینده و ترجمه عیش مدام به قلم عبدالله کوثری، دو شیوه متفاوت در ترجمه نقد ادبی را مورد بررسی و مقایسه قرار می‌دهد.

۱- نظریه‌های رمان

در چند سطری که در مورد نظریه‌های رمان می‌خوانید، به دو نکته اساسی اشاره خواهد شد. نخست ضرورت انتخاب و ترجمه مقالات یا کتاب‌هایی از این دست، و بعد ماهیت لایه‌ای از زبان فارسی که به عنوان معادل زبان نقد در انگلیسی یا زبان‌های دیگر انتخاب شده یا باید به انتخابش اندیشید.

در حوزه ترجمه رمان در ایران، به دلایل متعدد، میان تقدم و تأخر خلق رمان‌ها در زبان‌های اصلی و ترجمه آن‌ها به زبان فارسی هیچ نظم قابل درکی وجود نداشته، یا اگر در بعضی موارد تقریب زمانی‌ای بوده، روال منسجمی نداشته. میان خلق آثار نویسندگانی چون خواهران برونته که در نیمه نخست قرن نوزدهم می‌نوشته‌اند و زمان ترجمه رمان‌هایی مانند بلندی‌های بادگیر یا جین ایر تفاوت زمانی چشمگیری هست. گذشته از ارزش ادبی جاودانه این آثار، صرفاً از دیدگاه سیر تاریخی خلق و ترجمه این آثار در زبان فارسی همخوانی وجود ندارد. همین امر باعث شده است که خواننده علاقمند به رمان، که به لحاظ آمادگی ذهنی هماهنگ با سیر تکامل رمان پیش نیامده است در حال حاضر دچار مشکل یا دلزدگی از رمان‌های امروزی بشود، رمان‌هایی که امروز فاصله زمانی خلق تا ترجمه آنها گاه بسیار اندک است.

با این اوصاف، به دلیل سلیقه‌ای کار کردن مترجمان و نبود نظارتی انسجام‌بخش، هیچ ضرورتی نداشته که خواننده غیرمتخصص یا نه چندان متخصص ایرانی ابتدا آثار فیلدینگ و سپس رمان‌های والتر اسکات و بعد نوشته‌های خواهران برونته و آن‌گاه رمان‌های داستایفسکی را بخواند. این سکنه زمانی تا به امروز ادامه یافته، و حال به دلیل توسعه وسایل ارتباطی آثار ادبی با وقفه‌ای منطقی به فارسی ترجمه می‌شوند. از این رو، خواننده ایرانی بدون داشتن پیشینه‌ای که مددسازش در فهم

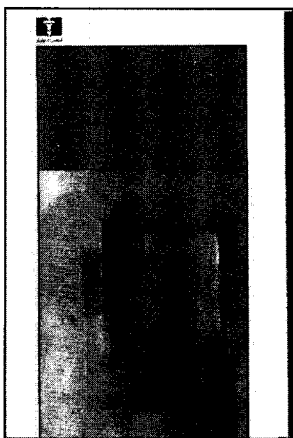
رمان باشد، با انبوهی از آثار پست مدرن روبروست. دلیل عدم استقبال در خور از رمان‌هایی چون جاز، اثر تونی موریسون، ترجمه نشدن رمان‌های درخشان ریچارد براتیگان، جان بارت، آیدایک و انبوهی از اسامی بزرگ و نویسنده‌های صاحب سبک نیز تا حدی همین مسئله است. رمان‌خوانی ایرانی عمدتاً رمان را هنوز در چارچوب قواعد رئالیستی درک و با آن ارتباط برقرار می‌کند. خواننده‌ای که دُن آدام، جنگ و صلح، بینوایان و شاید جنایت و مکافات یا آثار دیکنز برایش با مفهوم رمان‌گرهی کور خورده، با رمان امروز و بلکه حتی با رمان دیروز یا پیروز نیز رابطه برقرار نمی‌کند.

بنابراین، انتخاب کتاب یا گردآوری مقالاتی که به نقد رمان می‌پردازند، به خصوص وقتی که تاریخ مختصر رمان از آغاز تا به امروز را در نظر می‌گیرند، و باز هم به خصوص که این انتخاب توسط شخصی اهل فن و مسلط چون حسین پاینده صورت گیرد، تلاشی است که قدردانی از آن واجب است. به غیر از نام مترجم کتاب، نگاهی گذرا به نام منتقدانی چون دیچرز، وات و کتل نیز اطمینان برانگیز است. ترجمه تاریخ نقد جدید، نوشته‌ی ولک، درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات، و به خصوص مجموعه مکتب‌ها، سبک‌ها و اصطلاح‌های ادبی و هنری و غیره همه تلاش‌هایی هستند که صاحب‌نظران جوان امروز تداوم بخش آن هستند، تلاشی که برای قابل درک شدن رمان‌های امروز، و شاید مهمتر از آن، لذت بردن از این آثار و برقراری نوعی ارتباط ذهنی و ادراکی میان متن و موضوع رمان‌های امروز با زندگی امروز بسیار حیاتی است.

و اما نکته دوم از دیدگاه کلی - یا شاید بیش از حد کلی: متون قابل ترجمه برای مترجم ادبی به دو دسته متون ادبی و متون غیرادبی تقسیم می‌شوند.

برداشت مترجم از متون ادبی به طور واضح به حیظه ژانرهای معمول ادبی محدود می‌شود؛ شعر، رمان، انواع داستان‌های کوتاه و نمایش‌نامه‌ها - هر چند با خصایلی منحصر به فرد. در مورد متون غیرادبی نیز تکلیف روشن است، متون فنی، علمی، اقتصادی و سیاسی و غیره. در مورد ترجمه این گونه متن‌ها دستور کار روشن است. رعایت امانت‌داری برای انتقال دقیق مفاهیم علمی مطرح شده

در متن به هر قیمتی - یعنی معمولاً به قیمت خشک و رسمی شدن متن ترجمه شده. علاقمندان به



این گونه متن‌ها در پی درک هرچه بی‌دردس‌تر مفاهیم ارائه شده در متن اصلی هستند، نه در جستجوی لذت بردن از قلم فرسایی نویسنده یا احتمالاً مترجم، کاری که در متون علمی چه بسا که تقبیح شده نیز بنماید.

اما در این تقسیم‌بندی بیش از حد کلی گاه با مشکلی مواجه می‌شویم؛ متون نقد ادبی، متون تحلیلی در حوزه روان‌شناسی، فلسفه و علوم اجتماعی جزو کدام یک از این دو گروه کلی هستند؛ متونی که نویسنده‌شان به مفهوم خاص کلمه در آن‌ها قلم‌فرسایی نکرده‌اند، اما با مطالعه آن‌ها بلافاصله مشخص می‌شود که نه تنها خشک و رسمی نیستند و زبان در آن‌ها صرفاً کارکرد انتقال مفاهیم را ندارد، بلکه آبستن شور و حالی خاص هستند که نوع استفاده از زبان در آن‌ها خود کارکردهایی خاص دارند. هگل زمانی که گفته بود که هدفش از نوشتن متون فلسفی یاد دادن فلسفه به زبان آلمانی است، یعنی به خود زبان آلمانی فلسفه یاد داد. بر همین مبنا، آیا می‌توان به زبان فارسی نقد ادبی آموزش داد؟

در غرب کم و بیش در همان دوره که آثار کلاسیک یونان به نگارش درمی‌آمدند، متون تحلیلی و انتقادی‌ای مثل فن شعر ارسطو و غیره نیز نوشته می‌شدند. اما در زبان فارسی - باید اذعان کنم که در مورد تاریخ ادبیات فارسی هیچ اطلاعات یا دانش قابل اتکایی ندارم - در دوره حافظ، سعدی، رودکی، فردوسی و غیره به هیچ متن تحلیلی در مورد شعر و ادبیات - دست کم از سنخ و جنس فن شعر - بر نمی‌خوریم. در ادبیات انگلیسی شعری چون وردزورث، کالریج یا شاعران پیش از آن‌ها مانند الکساندر پاپ یا میلتون در مورد نقد ادبی، به مفهوم رایج در همان دوره، صاحب نظر بودند. بنابراین، نقد ادبی در ایران قدمت و عمر خود ادبیات را ندارد. حال در برابر انبوهی از متون انتقادی و تحلیلی در حوزه ادبیات غرب باید به تدریج در ترجمه‌ها نوعی زبان معادل پدید آورد، زبانی که انعکاس دهنده شور و حال نهفته در متون نقادانه افرادی چون ژاک دریدا، رولان بارت و غیره باشد. و این یعنی فاصله گرفتن از زبان کلیشه‌ای و خشک و رسمی در ترجمه متون به اصطلاح علمی یا غیرادبی، متونی که به اعتبار استفاده از تمهیداتی چون استعاره، تشبیه و بهره‌گیری از اسطوره‌شناسی، روان‌شناسی و حتی فلسفه به هیچ وجه جزو متون خشک و غیرادبی به شمار نمی‌آیند. شاید در مجالی دیگر بتوان به دسته‌بندی مشکلاتی که موجب خشک شدن متون ترجمه شده فارسی در حوزه نقد می‌شوند پرداخت. این جا فقط به امید آن که منظور و هدف از نگارش این سطور روشن‌تر شود به چند مثال قناعت می‌کنم. بدیهی است که اشاره به موارد ذیل نه برای نقد ترجمه کتاب نظریه‌های

رمان - که در صلاحیت من نیست - بلکه برای برگزیدن یا به وجود آوردن لحنی است که از پس انتقال شور و شوق نهفته در متون نقد ادبی در زبان‌های اصلی برآید. از جمله موارد مشکل‌ساز در ترجمه این گونه آثار تقید و وفاداری به متن اصلی است. البته بدو این تقید اساساً کار ترجمه محال است. اما سؤالی که باید پاسخی موجه برای آن داشت این است که وفاداری به چه قیمت؟

در صفحه ۱۵ از کتاب نظریه‌های رمان آمده:

این تناقض ظاهری فقط نوآموزان این مبحث را شگفت زده خواهد کرد که اصطلاح "رنالیسم" به معنای اخص خود در فلسفه به آن نگرشی از واقعیت اطلاق می‌شود که به کلی با کاربرد عام آن تخالف دارد.

برای مثال، در راستای پدید آوردن نوعی از فارسی که پاسخگوی بالقوگی‌های زبان نقد ادبی در انگلیسی باشد، آیا می‌توان در برداشت از مفهوم وفاداری تجدید نظر کرد و جمله فوق را با ساختاری به کلی جدید نوشت؟ تفاوت معنای اخص "رنالیسم" در فلسفه با برداشت عام از آن تناقضی ظاهری است که فقط نوآموزان این بحث را شگفت زده خواهد کرد.

در صفحه ۱۰۶ از کتاب جمله‌ی دیگری آمده است که شاید بتوان برای انتقال معنای مورد نظر در این مقاله از آن بهره گرفت - البته جمله معترضه در دل این جمله برای پرهیز از پیچیدگی مضاعف معنای جمله حذف شده است:

ثبت چند و چون این تلاش سازنده به منظور بررسی همه جانبه چنین ناکامی‌هایی را در همه‌ی موارد نمی‌توان به سهولت از سوء استفاده از ناکافی تمیز داد.

در جمله ذیل هدف به هیچ وجه ارائه ترجمه‌ای دیگر از متن اصلی نیست، بلکه منظور صرفاً عینیت بخشیدن به معنای حیطة مانور مترجم به منظور ایجاد همان نوع زبانی است که وصف شد:

گاه تشخیص تلاش سازنده برای بررسی همه جانبه این ناکامی‌ها از سوء استفاده از ناکامی‌ها آسان نیست.

جمله‌ای که در دل جمله فوق آمده نیز چنین است:

... از ناکامی - که عاری از هرگونه صنعت و به نحوی ناشیانه هیجان‌آور است - تمیز داده. نمونه‌ای دیگر از موارد مشکل‌ساز در پدید آوردن زبان نقد در ترجمه وجود ابهامات معنایی است که در مجموع خواننده را سردرگم و در نهایت مأیوس می‌کند، هرچند وجود این کلمات یا جملات از نظر خواننده‌ای که خود مترجم نیز هست به لحاظ درک مشکلات کار ترجمه قابل اغماض باشد.

ناکامی‌ای که به نحوی ناشیانه هیجان‌آور است یعنی چه؟ اساساً چیزی که هیجان‌آور است، چگونه می‌تواند ناشیانه هیجان‌آور باشد؟ شاید با صرف وقت بیشتر و ارائه گزارش منسجم‌تر بتوان در نهایت به لایه‌ای از زبان فارسی رسید که در حوزه نقد - به خصوص نقد ادبی - برای خواننده‌ای که زبان دوم یا سوم نمی‌داند دافعه نداشته باشد.

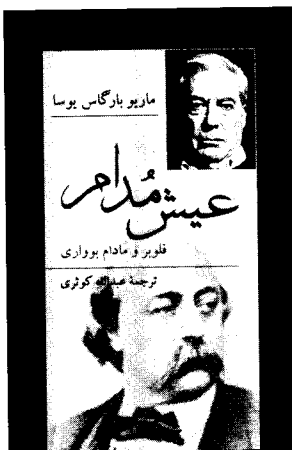
۲- عیش مدام

اشتیاقم را برای تحسین ترجمه آقای کوثری از عیش مدام لحظاتی مهار می‌کنم تا پیش از آن به مسئله‌ای که بیشتر به ذات خود کتاب مربوط می‌شود اشاره کنم.

پس از شکل‌گیری مکتب فرمالیسم روسی و سربرآوردن شخصیت‌هایی مثل شکلوفسکی و دیگران، نقد ادبی در جامعه لنینیسم زده‌ی شوروی سابق ماهیتی تخصصی و نیز علمی پیدا کرد و برای بسیاری از استادان جوان نقد ادبی در دانشگاه‌ها شغل ایجاد کرد. فرمالیسم گرچه در برابر رویکرد پرولتاریایی یا سیاسی نسبت به ادبیات، جنبشی لازم بود که ادبیات و نقد ادبی را از لوث معیارهای تحمیلی خارج از عالم اثر ادبی رها کند، از سوی دیگر موجب زیاده‌روی‌ها و برخوردهایی افراط‌گرایانه شد. اثر ادبی تولیدی محسوب شد که رشته‌های پیوندش با اجتماع، مخاطبان، خود

نویسنده و بستری که اثر در آن خلق می‌شد گسسته شد؛ و نویسنده اثر نیز - پس از پایان کارش - فقط در حد یکی از خوانندگان اثر محسوب شد. خواننده‌ای که دست بر قضا نویسنده‌ی آن اثر نیز بوده است. به این ترتیب، بعد از فرمالیسم، مکتب‌های دیگر - عمدتاً در غرب - یکی پس از دیگری شکل گرفتند. تا جایی که در فرانسه امروز فاصله زمانی بین پیدایش یک ایسم جدید و به تاریخ سپرده شدن ایسم قبلی گاه به چند ماه هم نمی‌رسد.

در نتیجه یکسونگری، این حقیقت پوشیده ماند که اصطلاحات جدیدی چون ساختارشنکی یا ساختارگرایی و غیره فقط منظره‌هایی



هستند که می‌توان، بسته به هدف منتقد، از هر یک از آنها یا گاه مجموعه‌ای از آنها به اثر انگریست.

سبک‌های نقد ادبی به تدریج حیاتی مستقل از موضوع خود، یعنی ادبیات، پیدا کردند و با یافتند؛ به نحوی که این سبک‌ها به شکل قالبی درآمدند که اندیشه منتقد ابتدا در آنها شکل می‌گرفت - یا می‌گیرد - و سپس این قالب بر اثر ادبی تحمیل می‌شود. کار به جایی رسید که در بعضی مصاحبه‌ها یا گفتگوها با داستان‌نویسان جوان کشورمان می‌خوانیم و می‌شنویم که از نوشتن داستان یا رمانی فوتوریستی یا مینی مالیستی یا فرمالیستی سخن به میان می‌آید.

در هنگامه این بیداد ایسم‌ها نوشتن نقدی چون عیش مدام کاری است بسیار جسورانه که فقط از اشخاصی چون یوسا یا معدودی دیگر می‌توان انتظار داشت. نویسنده در همان آغاز با زبان ساده به سه رویکرد مختلف اشاره می‌کند و سپس کتاب را از هر سه منظر تحلیل می‌کند: تأثیری که رمان و شخصیت‌هایش بر یوسا داشته، مسائل فنی مثل نوع راوی و روایت و زمان و مباحث دیگر. در این بخش آوردن صفحاتی ذیل عنوان آیا فلوربر در این پنج سال ورزش هم می‌کرد؟ کاری است شجاعانه - و سرانجام جایگاه رمان در تاریخ ادبیات و تأثیر آن بر آثار بعدی.

من به متن انگلیسی هِلن لین از نسخه‌ی اصل کتاب دسترسی نداشته‌ام، اما روشن است که نویسنده در هر سه بخش از کتاب، چنان که از یک رمان‌نویس انتظار می‌رود، زبان را با لطافت و ظرافت به کار می‌گیرد، انگار که عیش مدام نه نقد مادام بواری، که خود رمانی دیگر است در باب مادام بواری. در عین حال، متن کتاب از اول تا به آخر به وظیفه‌ای که نقد حقیقی بر عهده دارد پایبند و متعهد است: کشف و چه بسا خلق معنای اثر. از این نظر، عیش مدام در مقایسه با نقدهای بسیاری که شاهد چاپشان هستیم، زبانی پرشور و لطیف دارد که به بهانه‌ی تحلیل و بررسی، به هیچ وجه خشک و رسمی و عاری از فرازهای حسی و عاطفی باقی نمی‌ماند.

مسئله‌ی بعدی به نوع ترجمه و رویکرد آقای کوثری در ترجمه کتاب مربوط است، بحثی که طبعاً با موضوع بخش نخست این نوشته پیوندی تنگاتنگ دارد. ترجمه عیش مدام یا به پیروی از ماهیت متن اصلی چنین ترجمه شده، و یا ...

در مورد تصمیمی که مترجم برای ترجمه این اثر گرفته احتمالات بسیار زیادی را می‌توان در نظر گرفت، اما این احتمالات و نگرش‌های احتمالی‌ای که به انتخاب این نوع زبان برای ترجمه‌ی عیش

مدام منجر شده هر چه که باشند، تصمیمی که مترجم در نهایت اتخاذ کرده، نتیجه‌ای ستودنی توأم با شور و پویایی به بار آورده.

آنچه در ترجمه‌ی عیش مدام بسیار محسوس است، بسیاری واژه‌ها و جملات لطیف و گوش‌نواز است. انتخاب ساختار جملات و گزینش صفات و قیدها و غیره متنی را پدید آورده که در ذره‌ذره‌ی کتاب، عامدانه و آگاهانه، از زبان خشک و خمار تن می‌زند. این آگاهی و بصیرت از ترجمه‌ی عنوان اثر آغاز می‌شود؛ در ترجمه‌ی انگلیسی، عنوان اثر *The Perpetual Orgy* نوشته شده. به هر فرهنگ انگلیسی - فارسی‌ای که رجوع کنید، برای کلمه‌ی *orgy* معادل‌هایی اینچنینی آمده‌اند:

عیاشی، میگساری، مجلس عیاشی، فسق و فجور، افراط، زیاده‌روی در لذت‌جویی و شادخواری. در فرهنگ زبانی ما، به خصوص در زبان به مفهوم عام آن، این معادل‌ها کم و بیش بار معنایی - اگر نگوئیم منفی - چندان مثبتی ندارند. اما کلمه‌ی عیش بار معنایی‌ای حافظی دارد. عیش و لذتی از آن گونه که حافظ شیرازی وصفش کرده می‌تواند معنوی باشد. لذتی در خور روح و روان انسان. به جرأت می‌گویم که اگر به جای این کلمه در ترجمه‌ی عنوان اثر، واژه‌ای دیگر - یا دست‌کم واژه‌ای که بدون تعمق و دقت نظر انتخاب شده بود - به کار رفته بود، آسیمی چه بسا جبران‌ناپذیر به کتاب وارد می‌آمد.

نمونه‌های دیگر این سنجیدگی و بیش را می‌توان از همان خط اول ترجمه تا خط آخر کتاب، در صفحه به صفحه و خط به خط کتاب دید. امیدوارم که ترجمه‌ی عیش گامی باشد بلند در راه نغز و لطیف شدن زبان نقد ادبی ما. چه در تألیف، چه در ترجمه. و حال ذکر چند نمونه‌ی محدود از آنچه به آن اشاره شد:

ص ۱۶، خط ۹: ... و رابطه‌ی من با ایشان چندان شورمنمانه نبوده که با این زن.

ص ۱۸، خط ۶: دو یقین، مثل دو خدنگ صاعقه ذهنم را روشن کرد.

ص ۲۶، خط ۱۵: او... جوانی است... احساساتی و کم و بیش خام‌کار و بی‌دست و پا ...

ص ۸۵، خط ۱۸ و ۱۷: زمانی گردش با قایق بادبانی را خوش می‌دانست...

ص ۲۳۳، خط ۱۰: برای فلوبر به کار گرفتن موضوعات زندگی روزمره در رمان با دقتی تاب سوز در قلمرو

زبان همراه است.

ص ۲۴۰، خط ۲: ... کشف راهی برای کاربرد تازه و سود افزای شیوه‌های پیشین نیز هست.

۱. در یونان و روم باستان، به مراسمی گفته می‌شده که با اجرای آیین‌هایی خاص در بزرگداشت رب‌النوع یا ایزد دختی خاص برگزار شده و با عیش و نوش توأم بوده است.

ترجمه، رسالتی اجتماعی

ع. چلیاوی

ترجمه و بخصوص ترجمه آثار مرجع به عنوان یکی از راه‌های جدی و مؤثر مبادله فرهنگ و علم، رسالتی است بر عهده روشنفکران و لازم است که اهمیتی درخور به آن داده شود. ترجمه آثار اندیشمندان و عالمان جهانی نه تفنن، بلکه وظیفه‌ای اجتماعی است. و باید چون کاری گروهی به آن پرداخت و آن را به استانداردهای جهانی ارتقاء داد. در کشور ما، اما، این مقوله تا اندازه زیادی به آماتوررسمی دچار است که با اتکا به مجموعه شرایط به حیات خود ادامه داده و مزمن شده است. در بیشتر اوقات مترجمین منفرد تنها با اتکا به توان محدود خود به ترجمه متونی می‌پردازند که بسیار فراتر از توان آنهاست. به رغم نیت این مترجمین اثر بدست آمده در بیشتر اوقات مشکلی به مشکل‌ها می‌افزاید؛ اگرچه شاید برخی اعتقاد داشته باشند که این گونه ترجمه‌ها تا اندازه‌ای به معرفی مکاتب فکری کمک کرده‌اند. به نظر من این نگاه تقلیل‌گراست و امکان سازماندهی توان بالفعل و بالقوه برای ترجمه استاندارد و انتقاد از شیوه موجود را که راه‌حل این نارسائی مهم است، نادیده می‌گیرد.

آثار کارل مارکس از جمله متون مرجعی است که ضرورت ترجمه آنها در کشور ما نیز وجود دارد. همین ضرورت موجب شده است که تلاش‌هایی در این زمینه انجام شود. اما ترجمه آثار این دانشمند به ویژه آثار وی در اقتصاد سیاسی که هم از لحاظ چند بُعدی بودن مفاهیم؛ یعنی حضور همزمان علوم مختلف که آگاهی از آنها شرط اصلی برای فهم این آثار است. و هم از لحاظ شیوه بیان دیالکتیکی که استفاده از تمام ظرفیت‌های زبان مقصد را برای پرورش و بازگویی ظرافت‌های نظری‌اش اجتناب‌ناپذیر می‌کند. احتمال استنتاج ناقص و حتی غلط از مفاهیم را برای هر مترجم منفردی به وجود می‌آورد. اولین اشکالی که از این قبیل ترجمه‌ها حاصل می‌شود، تعبیرهای نادرست، مخصوصاً برای دانش‌پژوهانی است که تازه به مطالعه این آثار روی می‌آورند. آن‌هایی که در گذشته خود طعم تلخ این بدفهمی‌ها را چشیده‌اند بخوبی می‌دانند که چه میزان نیرو برای جبران خسارت‌های ناشی از این بدفهمی‌ها باید مصرف شود و تازه این کمترین تاوان ممکن است. دومین اشکال، ایجاد واژدگی میان علاقمندان به علت هیبت بغرنج ترجمه فارسی این متون مهم است که به رغم پیچیده‌بودن مفاهیم از بدو تدوین تاکنون در حوزه علوم انسانی قاطع‌ترین و پهناترین دامنه تأثیر را بر همه متفکران و پیشروان اندیشه و علم در سراسر جهان داشته‌اند. و این نشان می‌دهد مارکس بیش از هر متفکر دیگری موفق به عمومی کردن (عملی کردن) اندیشه‌های ناب نظری شده

است. بخش زیادی از زحمات این مترجمین منتهی به خلق آثاری غیرقابل اعتماد شده است. مسلم است که هیچ ترجمه‌ای از آثار مرجع بدون ویراستاری معتبر و همکاری گروهی افراد مطلع سرنوشت بهتری نخواهد داشت. نگاهی حتی سطحی به ترجمه فارسی این آثار صحت این ارزیابی را تأیید می‌کند. چند نمونه:

نمونه اول: "دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴"

فقط سه صفحه از این ترجمه، یعنی صص ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ از آغاز فصل "کار بیگانه شده" بررسی می‌شود. در صفحه ۱۲۳ عبارت "نشان دادیم که نتیجه ضروری و ناگزیر رقابت، انباشته شدن سرمایه در دست عده‌ای معدود و از این رو پیدایش انحصار به وحشتناک‌ترین شکل ممکن است": ترجمه عبارت انگلیسی زیر است:

"We have shown... that the necessary consequence of competition is the accumulation of capital in a few hands and hence the restoration of monopoly in a more terrible form."

ترجمه صحیح عبارت به صورت زیر است:

"نشان دادیم که نتیجه ضروری رقابت انباشته شدن سرمایه در دست عده‌ای معدود و از این رو بازگشت انحصار به شکل وحشتناک‌تر است:" (تأکیدات در کل متن از من است).

واژه‌ی restoration به معنی اعاده و بازگشت به شرایط پیشین است. در متن آلمانی لغت wiederherstellung به کار رفته است که معادل همین restoration انگلیسی است.

به نظر می‌رسد که مترجم محترم فقط انحصار مدرن را می‌شناخته است؛ و از این رو "بازگشت" انحصار را بر این اساس به "پیدایش" جرح و تعدیل کرده است. مارکس سر برآوردن انحصار بورژوائی را از انحصار فئودالی چون یک سنتز، یعنی یگانگی متضاد رقابت و انحصار را در "فقر فلسفه" نشان می‌دهد:

"آقای پرودن فقط از انحصار مدرنی که از دل رقابت بیرون آمده است حرف می‌زند. اما همه می‌دانیم که رقابت خود از دل انحصار فئودالی بیرون آمد. بنابراین در اصل این رقابت است که ضد انحصار است نه انحصار ضد رقابت. از این رو انحصار مدرن آنتی‌تزی ساده نیست، بلکه برعکس سنتزی واقعی است.

تزی: انحصار فئودالی قبل از رقابت. آنتی‌تزی: رقابت. سنتز: انحصار مدرن؛ که نفی انحصار فئودالی است تا آنجا که حاکی از سیستم رقابت است؛ و نفی رقابت است تا آنجا که انحصار است.

بنابراین انحصار مدرن، انحصار بورژوائی، انحصار مرکب، نفی نفی، و وحدت ضدین است. انحصار در حالت ناب، معمولی و عقلانی است." (برگردان از متن انگلیسی در آرشیو اینترنتی).

در صص ۱۲۴-۱۲۵ ترجمه مترجم محترم چنین است:

"بنابراین اینک باید پیوند ضروری میان مالکیت خصوصی، حرص و طمع و تقسیم کار، سرمایه و مالکیت ارضی، مبادله و رقابت، ارزش قائل شدن و خوار کردن آدمی، انحصار و رقابت و غیره و به عبارتی پیوند میان کل این نظام از خود بیگانه‌سازی و نظام‌پوی را بررسی نمائیم."

در نگاه اول جفت "ارزش قائل شدن و خوار کردن آدمی" به شما چنگ می‌اندازد و بلافاصله برایتان سؤال پیش می‌آید که آیا این جفت از لحاظ اقتصادی سیاسی با مقوله‌های دیگر هم تراز است؟ یا اصلاً این عبارت به اقتصاد سیاسی ربطی دارد؟ حقیقت این است که جواب هر دو سؤال منفی است. مترجم عبارت انگلیسی:

"value and the devaluation of man"

را که معادل عبارت آلمانی:

"von Wert und Entwertung der Menschen"

است به "ارزش قائل شدن و خوار کردن آدمی" برگردانده است در حالی که ترجمه صحیح عبارت مزبور "ارزش، و کاهش ارزش آدمی" می‌باشد. تنها در این شکل است که عبارت معنی می‌پذیرد و می‌تواند در ردیف مقوله‌ها و در واقع تضادهای بالا قرار بگیرد. مراد از کلمه ارزش اولی مقوله ارزش (ارزش مبادله) است که قانون اساسی تولید کالائی و شیوه تولید سرمایه‌داری است و بر طبق آن ارزش هر کالا بر اساس میزان نیروی کار مجرد اجتماعاً تعیین شده نهفته در آن سنجیده می‌شود. پیداست که تحت قانون ارزش، نیروی کار انسان نیز یک کالا محسوب می‌شود و کارگر فروشنده نیروی کار. بنابراین قانون، تنها منبع سود، بخش پرداخت نشده کار است و سازمان تولید سرمایه‌داری به طور مداوم از طریق ابداع انواع تقسیم کار و شیوه‌های نوین تولید، و رشد بازآوری کار در پی افزایش این بخش پرداخت نشده است. این مسیر به استفاده مداوم از تکنولوژی جدید برای بیشتر کردن ارزش اضافی نسبی و رقابت شدید منتهی می‌شود. در این مسیر شتاب‌آلود ضمن کاهش مداوم ارزش نیروی کار در مقابل سرمایه، خود کارگر نیز به عنوان انسان رفته رفته به جزء کم اهمیتی از فرآیند تولید و ضمیمه کار مرده بدل می‌شود به تبع این تقسیم کار خواص دماغی وی به علت بی‌فایده ماندن و انحصاری شدن نیروی معنوی مورد نیاز فرآیند تولید (وظیفه ذهنی) به نفع سرمایه‌دار به تدریج به سوی انحطاط می‌گراید. چند سطر پایین‌تر در همین صفحه مورد بررسی ما (ص ۱۲۵ ترجمه مرتضوی) مارکس در توضیح این تضاد می‌گوید:

"هر چه کارگر ثروت بیشتری تولید می‌کند و محصولانش از لحاظ قدرت و مقدار بیشتر می‌شود، فقیرتر می‌گردد. هر چه کارگر کالای بیشتری می‌آفریند، خود به کالای ارزاتری تبدیل می‌شود. افزایش ارزش جهان اشیا نسبتی مستقیم با کاستن از ارزش جهان انسانها دارد."

گرچه این ترجمه نمونه پراشتباهی محسوب نمی‌شود و مترجم محترم کار پرزحمتی را انجام داده است، اما خود پیداست که چنین نارسائی‌های در کل ترجمه می‌تواند تأثیر زیادی بگذارد.

نمونه دوم: گروندریسه

این اثر در صورت ظاهر ترجمه‌ای است که با سه ترجمه به سه زبان دیگر مقایسه شده و با توضیحات فراوان در متن و در پانوشته‌ها سعی در ساختن هیئت معتبری برای آن شده است اما حاصل شیر بی‌یال و دم و اشکمی است که در نوع خود از لحاظ غیراستاندارد بودن بی‌نظیر است و در واقع نمونه‌ای از ترجمه غیراستاندارد و در عین حال توأم با بوق و کرنا در ایران است. سراسر متن پر از اشتباهات تئوریک است. من در جای دیگری مفصل‌تر به این اثر پرداخته‌ام؛ در این جا صرفاً به بررسی دو پانوشته در این کتاب می‌پردازم که در آنها مترجمان ایرانی مترجمین انگلیسی و فرانسوی را متهم به اشتباه لپی کرده‌اند.

۲- ص ۵۱ پانوشته شماره ۹:

"مترجم فرانسوی جمله اخیر را به نحو عجیبی نادرست فهمیده است. او "اولی" [یعنی اسکناها به عنوان حواله‌های اقلام و فرآورده‌های ملی] را به جای نیروی کار در جمله آخری مارکس گرفته و "دومی" [یعنی تولید ملی و نیروی کار مستقیماً قابل استفاده ملت] را به جای تولید ملی، بدین‌سان به جای مقایسه ارزش سمبولیک پول به عنوان معادل طلا و نقره با ارزش واقعی تولید ملی که مورد نظر مارکس است، تولید ملی و نیروی کار را به نحو بی‌معنایی با هم مقایسه کرده و جمله را به صورت زیر ترجمه کرده است: "پس تولید ملی کاهش می‌یابد و نیروی کار را هم نمی‌توان جز در حدود معنی آنهم در دوره‌های مشخص افزایش داد" بی‌آنکه از خود بپرسد ارتباط این جمله بی‌معنا با جمله بعدی مارکس در مورد ماشین چاپ اسکناس و معجزات آن چیست"

جمله‌ای که به قول این دوستان مترجم فرانسوی آن را نفهمیده در متن انگلیسی مورد قبول‌شان پررنگ شده است:

"Now suppose that the Bank of France did rest on a metallic base, and that other countries were willing to accept the French currency or its capital in any form, not

ly in the specific form of the precious metals. Would the bank not have been usually forced to raise the terms of its discounting precisely at the moment when its public clamoured most eagerly for its services? The notes with which it discounts the bills of exchange of this public are at present nothing more than drafts on gold and silver. In our hypothetical case, they would be drafts on the nation's stock of products and on its directly employable labour force: the former is limited, the latter can be increased only within very positive limits and in certain amounts of time. The printing press, on the other hand, is inexhaustible and works like a stroke of magic."

مترجمان عبارت فوق را به شکل زیر ترجمه کرده‌اند:

"در فرض ما این اسکناسها تبدیل به حواله‌های اقلام فرآورده‌های ملی و نیروی کار مستقیماً قابل استفاده ملت می‌شوند. اولی [فرآورده‌ها] محدود است و دومی را تنها در حد معینی از زمان و در محدوده‌های معینی می‌توان افزایش داد. بگذریم از اینکه ماشین چاپ هم بی‌وقفه باید کار کند و انتظار معجزه از آن داشته باشیم." (تأکید از من است.)

ترجمه صحیح آن از نظر من به صورت زیر است:

"در حالت فرضی ما این اسکناسها حواله‌های ذخیره فرآورده‌ها و نیروی کار بالفعل ملت خواهد بود. اولی (ذخیره فرآورده‌ها) محدود است و دومی (نیروی کار بالفعل) فقط در چارچوب مرزهای خیلی مطلق و در مهلت لازم قابل افزایش است. از طرف دیگر، ماشین چاپ بی‌وقفه کار می‌کند و در یک چشم به هم زدن مشکلات را حل می‌کند."

از بعضی تفاوت‌های جزئی که بگذریم ظاهراً این دو ترجمه مشابه یکدیگر هستند. اما در مورد ترجمه من هر دو مقوله به نام معلوم شده‌اند، در حالی که در ترجمه مترجمان مقوله دومی به نام خواننده نمی‌شود، تا می‌رسیم به پانویشت ایشان که آنجا به صورت "تولید ملی و نیروی کار مستقیماً قابل استفاده ملت" نامگذاری می‌شود؛ و با کمال تعجب در همانجا نیز ناگهان نام مقوله اول را که در متن [فرآورده‌ها] بود با چرخشی گیج‌کننده (گیج‌کننده برای ما) به اسکناسها به عنوان "حواله‌های اقلام و فرآورده‌های ملی" تبدیل می‌کنند. خوب ما این تردستی را نادیده می‌گیریم و با احساس خوش یک کاشف به پیش می‌رویم. ادامه پانویشت نشان می‌دهد که این تعبیر است که با منظور آنها منطبق است. حالا دوباره عبارت ترجمه شده این آقایان را با نامه‌های جدید بازنویسی می‌کنیم:

"در فرض ما این اسکناسها تبدیل به حواله‌های اقلام فرآورده‌های ملی و نیروی کار مستقیماً قابل استفاده ملت می‌شوند. اولی [اسکناسها به عنوان حواله‌های اقلام و فرآورده‌های

ملی] محدود است و دومی [تولید ملی و نیروی کار مستقیماً قابل استفاده ملت] را تنها در حد معینی از زمان و در محدوده‌های معینی می‌توان افزایش داد."

ایراد این دوستان به مترجم فرانسوی این است که وی مقولهٔ دوم آنها را تجزیه کرده و "تولید ملی" و "نیروی کار" را به عنوان دو مقوله‌ی مورد نظر مقایسه کرده است. اگر "تولید ملی" را که اصلاً در متن ترجمه شده آنها وجود ندارد با نام درستش یعنی "ذخیرهٔ فرآورده‌ها" یکی بگیریم، همین ایراد به من هم وارد می‌شود. اما ایراد ما به مترجمان:

اولاً متن مقایسه‌ای میان دو مقوله انجام نمی‌دهد؛ تنها توضیح می‌دهد که ذخیرهٔ فرآورده‌ها و نیروی کار بالفعل پشتوانه‌های حواله‌های بانکی در حالت مفروض هستند؛ که مقدار ذخیره فرآورده‌ها محدود است [که مارکس شمه‌ای از این محدودیت را در نامساعد بودن محصول غله و ابریشم در ادامهٔ متن نشان می‌دهد] و افزایش نیروی بالفعل کار نیز به نرخ رشد جمعیت و زمان لازم برای رشد و پرورش کارگر که مرزهای طبیعی قاطعی هستند محدود می‌شود. مترجم فرانسه هم اگر فرض کنیم از لحاظ بازگو کردن عبارتش به فارسی کمی مورد کم لطفی قرار گرفته است نیز همین را می‌گوید. اما مترجمان ما با حالتی پیروزمندانه می‌گویند اگر راست می‌گویند پس قضیهٔ آن ماشین چاپ اسکناس چیست که در ادامه آمده است؟ قضیه این است که اولاً شما جمله مربوط به ماشین چاپ را در جهت نیت خود مخدوش کرده‌اید؛ مترجم انگلیسی می‌گوید:

"The printing press, on the other hand, is inexhaustible and works like a stroke of magic."

شما می‌گویند "بگذریم از اینکه ماشین چاپ هم بی‌وقفه باید کار کند و انتظار معجزه از آن داشته باشیم." او ماشین چاپ را وسیله‌ای برای حل تضاد میان حواله‌ها و پشتوانه‌های آنها و شما جزئی از تضاد می‌گیرید. اما متن انگلیسی که با متن آلمانی کاملاً برابر است:

"The notes with which it discounts the bills of exchange of this public are at present nothing more than drafts in gold and silver. In our hypothetical case, they [the notes] would be drafts on the nation's stock of products and on its directly employable labour force: the former is limited; the latter can be increased only within very positive limits and in certain amounts of time."

این جمله را به هر کسی که کمی با زبان انگلیسی آشنا باشد نشان بدهید به شما خواهد گفت که former به they ارجاع نمی‌دهد، بلکه به nation's stock of products ارجاع می‌دهد. به فرض محال که مترجمان درست بگویند و به they رجوع دهد، در آن صورت آیا اسکناس‌ها یا حواله‌ها

محدودند؟ مگر همان ماشین چاپی که مترجمان به رخ مترجم فرانسوی می‌کشیدند کارش رفع این محدودیت نیست؟

مارکس واضح می‌گوید که میان تقاضای مشتاقانه برای اسکناس و حواله‌های در گردش بانکی از یک سو، و پشتوانه متشکل از ذخیره محصول و نیروی کار بالفعل ملت یا کشور شکافی ایجاد می‌شود که ماشین چاپ با چاپ حواله‌های بیشتر در یک چشم به هم زدن آن را پر می‌کند [توجه بفرمائید که این شکاف در ۱۸ اکتبر ۱۸۵۵ در حالتی که مبنای بانک فرانسه فلزات گرانبها است از راه بالا بردن نرخ تنزیل و کاهش زمان بازپرداخت اسناد اعتباری پر شد - صص ۴۸ و ۴۹ گروندریسه فارسی] کارل مارکس بلافاصله در ادامه نشان می‌دهد که برخلاف میل مترجمان افزایش اسکناس‌ها و حواله‌های بانکی نامحدود است، و به دلیل همین نامحدود بودن روز به روز از ارزش واقعی آنان کاسته شده و مقدار کمتری از محصول و نیروی کار را نمایندگی می‌کنند. او می‌گوید: [از ترجمه خود این مترجمان]:

"در همان حال که نامساعد بودن محصول غله و ابریشم در حد زیادی ثروت مستقیماً قابل مبادله ملت [ذخیره فرآورده‌ها و نیروی کار بالفعل] را کاهش می‌دهد، راه‌آهن و بنگاههای معدنی با سرمایه‌گذاری در خارج همان ثروت قابل مبادله را به گونه‌ای منجمد می‌سازند که هیچ معادله مستقیمی ایجاد نمی‌کند، یعنی که این بخش از ثروت ملی را می‌بلعند بی‌آنکه چیزی جایگزین آن کنند. بدینسان ثروت مستقیماً قابل مبادله ملت (ثروتی که بتواند به گردش درآید و در خارج پذیرفته شود) به طور مطلق کاهش می‌یابد! در حالی که حواله‌های بانکی افزایش نامحدود پیدا می‌کنند [قابل توجه طرفداران محدودیت حواله‌ها]، و نتیجه مستقیم آن افزایش قیمت فرآورده‌ها، مواد خام و کار است. سوی دیگر قضیه، کاهش قیمت حواله‌های بانکی است. بانک برای افزایش ثروت ملی معجزه نمی‌کند، فقط می‌تواند به کمک عملیات خیلی پیش پا افتاده ارزش پول [حواله‌ها] خود را کاهش دهد. با این کاهش ارزش پول یک فلج ناگهانی در تولید پیدا می‌شود." (عبارتهای در قلاب‌ها از من است.)

به وضوح می‌بینید که "حواله‌ها" که در ترجمه مترجمان ما از عبارت مورد اختلاف "محدود" قلمداد می‌شوند، کاملاً نامحدوداند. و به تبع همین نامحدودیت ترجمه ایشان از عبارت مورد اختلاف بالا غلط است.

پانویشت بعدی در ص ۵۱۴ به این صورت است:

"روژه دائزویل [فرانسوی] جمله داخل پرانتز را کاملاً برعکس منظور مارکس ترجمه کرده و نوشته است: "به استثنای اجاره‌داری چرا که اجاره‌دار، فروشنده محصولات کشاورزی است." منظور

مارکس این است که سرمایه از مالکیت زمین، حتی آن شکل از مالکیت زمین یعنی اجاره‌داری که کارش فروش محصولات کشاورزی و به دست آوردن ارزش پولی آنهاست، پدید نمی‌آید. " (تأکید از من) اولاً پدید می‌آید؛ شما می‌توانید جلد اول سرمایه را بخوانید، آن جا چگونگی به وجود آمدن سرمایه در اجاره‌داری زمین نشان داده می‌شود. فصل انباشت بدوی قسمت چهارم "چگونگی پیدایش فارمداران سرمایه‌دار." این از این. اما ترجمهٔ روژه دانژویل که بر عکس مارکس گفته است: ببینیم نیکلاس چه می‌گوید:

"The formation of capital thus does not emerge from landed property (here at most from the tenant [pächter] in so far as he is a dealer in agricultural products)."

او می‌گوید: از این رو ساختار سرمایه از مالکیت بر زمین پدید نمی‌آید (این جا حداکثر از اجاره‌دار زمین، تا آن حد که فروشندهٔ محصولات کشاورزی است پدید می‌آید). مترجمین هم ترکیب at most را نمی‌شناختند، [(Also, at most). At the most, at the maximum. (فرهنگ و بستر)] و هم مفهوم را. ببینیم خود مارکس برعکس نگفته باشد:

Die kapitalbildung geht daher nicht aus vom Grundeigentum (hier höchstens vom Pächter soweit er Handelsmann mit Agrikulturprodukten ist.);

لغت höchstens آلمانی دقیقاً معادل at most انگلیسی است و soweit آلمانی معادل جملهٔ فرانسوی است که به خیال دوستان مترجم ما بر عکس مارکس بوده است. ناگفته پیداست که چگونگی برخورد با ترجمهٔ آثار مارکس از سوی دیگر می‌تواند شاخص نوع نگرش ما به اندیشه به طور کلی باشد. در "بعداالتحریر" مقدمهٔ آقای باقر پرهام برگروندریسه، او خبر می‌دهد که "ترجمهٔ فرانسوی جدیدی از گروندریسه ... بدست ما رسید. این ترجمه را بیست و پنج تن از متخصصان اروپائی، به سرپرستی ژان - پی یرئوفور، انجام داده‌اند." می‌بینید: این که به جریانهای بزرگ اندیشه چگونه حساسیت نشان داده شود خود استاندارد است که سطح فکر هر جامعه‌ای را به طور کلی نشان می‌دهد. π